

جنبش نویسنده: سبزه، فرصتی برای مطرودان
علی حقیقت جوان

بسیاری از کسانی که به نقد مصدق و عملکرد دوران نخست‌وزیری او می‌پردازند، انحلال مجلس را (به دلیل آنکه امکان قانونی عزل نخست‌وزیری را برای شاه فراهم کرد) بزرگترین خطای او میدانند. برای مضحک دانستن این ادعا کافیست ابتدا بدانیم که شاه برای عزل مصدق همراه با نامه‌ی عزل، تانک به در خانه‌ی مصدق فرستاد که نشان‌دهنده‌ی این است مشروعیت آن قانون حتی برای شخص شاه هم آنچنان از دست رفته است که به زور متوسل میشود. دکتر مصدق منطق عملش را در یکی از نطق‌هایش به درستی تبیین میکند که می‌گوید: "قانون برای مردم است و نه بر مردم." اساساً قانون بر ساخته‌ی مردم است و اگر قانون یا نهاد قانون‌گزاری مقابل مردم قرار بگیرد، قانون و آن نهاد دیگر مشروعیت خود را از دست میدهد. مسئله‌ای که به درستی مصدق تشخیص میدهد و زمانی که مجلس را سدی برای انتخابات آزاد میابد، مجلس را منحل میکند و هنگامی که میان مردم می‌رود مجلس را همین مردم اعلام میکند. همین منطق دکتر مصدق را میتوان در مسئله‌ی استعفای اولش و قیام سی‌تیر مشاهده کرد. مصدق در پی مخالفت شاه بر سر درخواست مسئولیت وزارت جنگ از سمت خود استعفا داد و به جای بده بستان‌های رایج قدرت به مردم رجوع کرد، قیام سی‌تیر در حمایت از مصدق ترتیب داده شد، قوام مجبور به استعفا از سمت خود شد و دکتر مصدق نه تنها به نخست‌وزیری بازگشت بلکه شاه مجبور به دادن مسئولیت وزارت جنگ و سرآغاز فرستاده شدن شاه به دورترین نقطه در قدرت سیاسی شد مصدق معنای سیاست را به خوبی درک کرد و با رجوع به مردم فرصت را برای مردمی فراهم کرد که به نوعی حذف‌شدگان بودند و توانستند بساط حاکمان را بهم بریزند و نظم سیاسی که شکل گرفته بود را تغییر دهند، کاری که بدون تکیه بر نیروی خلاق مردمی امکان پذیر نبود. مسئله را اگر پیشینی نگاه کنیم تمام اختلافات و عملکردهای متفاوت ریشه در نگاهی است که به "سیاست" داریم، که برای ادامه بحث به تشریح نوعی نگاه به سیاست می‌پردازم. در ابتدا باید بدانیم که سیاست عرصه‌ی اعمال قدرت و جنگ بر سر تصاحب بیشتر آن نیست. به تعبیر رانسیر: یکی ساختن سیاست با اعمال قدرت و مبارزه برای تصاحب قدرت به معنای کنار گذاشتن سیاست است. اگر اندیشه‌ی معطوف به سیاست را نیز صرفاً نظریه‌ای در باب قدرت یا پژوهشی درباره بنیان مشروعیت

آن تلقی کنیم، این نوع اندیشه را تعطیل کرده‌ایم. سیاست چیز است خاص، و نه شیوه‌ای پرفریت‌تر. برای تشکیل گروه یا شکلی از قدرت که مشخصی آن نحوه مشروعیت‌اش است رانسیر در ابتدای کتاب "ده تز در باب سیاست" خط بطلانی میکشد بر نگاهی به سیاست که آن را ابرازی برای کسب قدرت میداند. گویی این نگاه به سیاست در مصدق است که سبب تکیه به نیروی مردمی و آوردن مردم به خیابان در 30 تیر شد تا با آن نه تنها جایگاه نخست‌وزیری‌اش را تثبیت کند بلکه سبب گرفتن وزارت جنگ از شاه و کنار زدن جایگاه شاه شد، اتفاقی که بدون حضور فعال مردم در صحنه-خیابان امکان‌پذیر نبود. مصدق هم میتوانست خود را به عنوان به نمایندگی مردمی که در خانه‌هایشان هستند اعلام کند و به مذاکره و بده بستن رایج با شاه بپردازد اما در لحظه‌ای که خود را به عنوان نماینده اعلام میکرد و ندای ماندن مردم در خانه‌ها سرمیداد، سیاست را در معنای خود از بین میبرد و در نقابی پنهان همگام با همان نظم موجود میشد. مصدق در مسئله‌ی انحلال مجلس هم بار دیگر تنها تکیه‌ی خود را به مردم گذاشت و سیاست راستین که سیاستی مردمی است را به اجرا گذاشت. همین نگاه را هم میتوان در دل انقلاب مردمی 57 و جنبش سبز در سال 88 که اتفاقاً به نوعی در تداوم یکدیگر هستند، بیابیم.

جنبش سبز که جرقه‌اش رسماً از 25 خرداد ماه سال 1388 با تظاهرات میلیونی شهر تهران، در پی مناقشه‌های انتخابات شکل گرفت، با رخدادهای گذشته پیوند برقرار کرد و مطالبات اصلاحی را بیان کرد. شکل‌گیری جنبش سبز و تداوم تقریباً دو ساله‌ی آن حاصل یک بن‌بست سیاسی است که به سبب آن دیگر اصلاح و بیان مطالبات مردمی از طریق صندوق رای امکان‌پذیر نبوده‌است و ایده‌ی اصلاح از طریق گرفتن نهادهای قانونی به مشکل جدی خورده است.

جنبش سبز با تکیه بر نیروی مردم (مطرودان) علاوه بر بیان مطالبات و به چالش کشیدن حاکمان و برهم زدن نظم موجود (همین برهم زدن نظم موجود سبب سکوب میشود)، تمامی دوگانه‌های هژمون شده از قبیل بنیادگرایی اسلامی و لیبرال غربی و یا ایده‌های صدور دموکراسی از طریق دول غربی را کنار میزند (نمونه‌اش را میتوان در اپوزیسیون خارج‌نشین دست به دامن ترامپ مشاهده کرد) و سیاست مردمی را به عنوان راه‌حل واقعی دموکراتیزه شدن آن هم از درون بیان میکند، راه‌حلی که میتوانست راهگشای دیگر کشورهای خاورمیانه باشد. دو رهبر جنبش سبز یعنی مهندس میرحسین موسوی و شیخ مهدی کروبی با وفاداری به دوم خرداد و انقلاب 57 اتکای خود را به

مردم نگه‌داشتند، پشت پرده و درهای بسته به مذاکره نشستند، خود را پژواک صدای مردم در خیابان دانستند، با میان مردم رفتن خود را بخشی از مردم دانستند و در مقابل حذف مردم از سیاست ایستادند. آنها هیچ‌موقع ندای بازگشت به خانه به بهانه‌ی نمایندگی ندادند و مقابل شکل‌گیری سیاست مردمی نایستادند، امری که سبب احیای دوباره‌ی معنای سیاست شد از مصدق تا رخداد 57، از رخداد 57 تا دوم خرداد و جنبش سبز، میتوان تداومی را به دلیل اشتراک در پدیدار شدن سیاستی راستین که سیاست مردمی است، مشاهده کرد. جنبش‌هایی که سعی در خارج کردن خود از بن‌بست‌های موجود با تکیه بر نیروی خود (مردم) دارد و نه اتکا به چیزی دیگر. جنبش‌هایی که دیگر شکست یا پیروزی‌شان اهمیت ندارد و آنچه مهم است بوجود آمدن فرصتی برابر برای پدیداری صدای محذوفان و مقابله با نظمی که باید در هم بشکند، است.

مراجع:

ده تز در باب سیاست، ژاک رانسیر
وضعیت دموکراسی، مصاحبه با ژاک رانسیر و اسلاوی ژیژک
نکته درباره‌ی جنبش سبز، مراد فرهادپور و امید مهرگان 5
کودتا، یرواند آبراهامیان